



آتیه‌نو

A T I V E N O

صاحب امتیاز:

موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه
(تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی)
رئیس شورای سیاست‌گذاری: ابراهیم رستمیان مقدم
سر دبیر: اکبر هاشمی
معاون سر دبیر: رضا جمیلی
دبیر تحریریه: میترا فردوسی
مدیر هنری: سیدعلی‌رضا میرزاصطفی
امور فنی و صفحه‌آرایی: سیدسبحان علی ثابت
ویرایش عکس: شبنم رضوانی
ویرایش متن: مرضیه عظیمی
تحریریه: نسرين ظهیری، فاطمه علی‌اصغر
آزاده افتخاری، امین جلالوند
مسعود شاه‌حسینی، نگار مفید
محمدحسین قشقایی، بهاره اسلامی
حامد رسولی، مهدی شادمانی، نازنین متین‌نیا
حمیدرضا عبدالوند، بهاره بدیعی
جواد حیدریان، مسعود مشایخی
با تشکر از: بیژن رضانی، ابراهیم باقری،
صولت فروتن، احمد رضا سبزویش
نشانی: خیابان احمد قصیر، خیابان دوازدهم
شماره ۲۲، طبقه پنجم
تلفن تحریریه: ۰۶-۸۸۵۱۲۰۸۵
نمابر: ۰۸۷-۸۸۵۱۷۰۸۷
www.Atiyehnoweekly.ir
چاپ: هنر سرزمین سبز
آگهی و اشتراک: ۰۹۱-۸۸۵۱۷۰۸۷

«زیر پوست شهر - ۸۲»
 «نسرین ظهیری»

کولبران ناگهان پیر می‌شوند

عکس‌ها بو ندارند. عکس‌ها درد و سرمارا نشان نمی‌دهند. عکس‌ها راولیان خاموش و الکنی هستند که صدای نامی نهند. مثل تصویر مردهایی که در مرز بار می‌برند. کولبران در عکس خیرگزاری‌ها چهره‌های فشرده‌ای دارند. معلوم نیست جوان هستند یا پیر. معلوم نیست زیر انبوه بار بیکران به چه چیزی فکر می‌کنند. به صدای استخوان‌هایشان، به سنگینی بار، به انگشت‌هایشان که یخ می‌زند. آنها زیر بار روزگار خم شده و زیر برف جا ماندند. انکار کولبران کارگران بی‌سواد و پا به سن گذاشته‌ای هستند که زندگی را پشت در گذاشته‌اند. در گزارش مجله‌ای آمده بود: «آوات» فوق‌لیسانس حقوق دارد اما چون نتوانست بعد از پایان دوره ارشد کاری پیدا کند کل تابستان را کولبری کرد. «تقریباً حدود دو سال می‌شود که دوره ارشد را به پایان رسانده‌ام. هرچه دنبال کار گشتم نتوانستم شغلی پیدا کنم. وضعیت اقتصادی خوبی نداشتیم. کم‌کم از پیدا کردن کار ناامید شدم، به همین خاطر مجبور شدم برای تامین مایحتاج زندگی به کولبری روی آورم. با یکی از دوستان کولبرم که لیسانس کامپیوتر داشت حرف زدم تا من را همراه خود به کولبری ببرد. کل تابستان اسمال را کولبری کردم.»

«شغل کولبری با آنچه از آینده‌ام تجسم کرده بودم خیلی متفاوت است. هر بار به کولبری می‌رفتم به فوق‌لیسانس‌هایی فکر می‌کردم که در شهر دیگری متولد شده‌اند. آنها هم مانند من بار حمل می‌کنند؟ یا پشت‌میزهایشان مشغول کار هستند؟ قرفی نمی‌کند بی‌سواد باشی یا تحصیل کرده. چند سال درس خواندم، اما باز هم مجبور شدم کولبری کنم. برای ۵۰ تا ۸۰ هزار تومان باید همه چیز را به جان بخری، عبور از میدان مین، حمله حیوانات وحشی، ریزش بهمن و شلیک هتک مرزی. برای همین هروقت از خانه بیرون می‌رویم نمی‌دانیم به سلامت به خانه خواهیم رسید یا نه. این تنها بخشی از مشکلات این کار است. خیلی وقت‌ها هم وزن خودم بار حمل کردم. مردم اینجا زود پیر می‌شوند. همه کولبرها از ناحیه ستون فقرات مشکل دارند و خیلی از آنها بعد از مدتی از کار افتاده می‌شوند.

این بار اگراف که تمام می‌شود یا خودم می‌گویم کاش می‌شد زندگی بعضی‌ها را ادیت کرد. کاش می‌شد روزگار بعضی‌ها را دوباره نوشت. کاش می‌شد برای سرنوشت بعضی‌ها تیر درشت زد. واقعیت تلخی در گزارش‌های کولبران وجود دارد. کولبری تنها راه درآمد مناطق مرزی است. چرا که اقتصاد بی‌رونق کارهای حاشیه‌ای دیگر را بی‌رونق کرده است. کولبران می‌توانستند کارگر ساختمانی باشند اما ساخت‌وساز بی‌رونق این مناطق کارگر نمی‌خواهد یا حتی در این مناطق نمی‌شود با کاسبی روزگار گذراند، چرا که خرید و فروش جیب‌های پرپول می‌خواهد. عکس‌ها را دوباره نگاه می‌کنم. آوات‌است می‌گوید، کولبران ناگهان چه زود پیر می‌شوند!

سیمرغ‌های سی و پنجم

برندگان جشنواره فیلم فجر معرفی شدند و فیلم‌های «ماجرای نیمروز» با ۵ سیمرغ، «فراری» با ۴ سیمرغ، «بدون تاریخ بدون امضا»، «رگ خواب» و «ویلا یی‌ها» هر کدام با ۳ سیمرغ، «تابستان داغ» و «زیر سقف دودی» هر کدام با ۲ سیمرغ و نگار با یک سیمرغ جوایز این دوره از جشنواره را از آن خود کردند. «ماجرای نیمروز» بهترین فیلم جشنواره و بهترین فیلم مردمی شد و لیلا حاتمی و مریلا زارعی بهترین بازیگران نقش اول زن، محسن تنابنده بهترین بازیگر نقش اول مرد و نوید محمدزاده بهترین بازیگر مرد نقش مکمل شدند. کریستف رضاعی هم جایزه بهترین موسیقی را گرفت و ثریا قاسمی بعد از مدت‌ها دوری از سینما سیمرغ بهترین نقش مکمل زن را گرفت.

پایان

جایی برای حرف‌های خودمانی

۱۶ | آتیه‌نو

تجلی وحدت ملی در سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی

سازمان تامین اجتماعی با اجرای برنامه‌های متنوع در روز ۲۲ بهمن پایه‌پای مردم حضور داشت

کارکنان این سازمان در اقدام خدایسندانه اهدای خون شرکت کردند. مضاف بر این، باند هلی کوپتر امداد بیمارستان تامین اجتماعی شهید دکتر فیاض بخش در تمام مدت راهپیمایی بزرگ بوم‌الله ۲۲ بهمن در حالت آمادباش بود و تیم مجهز پزشکی و درمانی اداره کل درمان سازمان تامین اجتماعی در درمناگاه سیار واقع در خیابان آزادی، جنب شعبه ۱۳ تامین اجتماعی، خدمات درمانی سریایی رایگان به بیمه‌شدگان و راهپیمایان ارائه کردند. علاوه بر این‌ها، در غرفه‌های مقابل سازمان تامین اجتماعی که به مناسبت راهپیمایی بزرگ تدارک دیده شده بود، اقلام و بسته‌های فرهنگی میان راهپیمایان توزیع شد.

مردم ایران اسلامی بار دیگر اقتدار و همبستگی خود را در سالروز پیروزی انقلاب نشان دادند. همزمان با ایام الله دهه مبارک فجر و سی و هشتمین سالروز پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، مدیرعامل سازمان تامین اجتماعی همراه با مدیران و کارکنان این سازمان و در کنار مدیران و کارکنان وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی ضمن حضور در حرم مطهر حضرت امام خمینی (ره) با آرمان‌های بنیان‌گذار نظام جمهوری اسلامی تجدید میثاق کردند. همچنین با ایجاد هماهنگی بین سازمان تامین اجتماعی و سازمان انتقال خون، واحد سیار اهدای خون در ستاد مرکزی سازمان تامین اجتماعی مستقر شد و بیش از یکصد نفر از



یکشنبه ● ۲۴ بهمن ۱۳۹۵ ● شماره نود و دو

A T I V E N O

«ساختمان نیمه کاره - ۷۶»
 «مسعود مشایخی»

تلخ و شیرین کار ما

در زندگی گاه لحظه‌هایی پیش می‌آید که آدم از داشته‌هایش پشیمان می‌شود و با خود می‌گوید ای کاش هیچ یک را نداشتم تا کمتر با محیط اطرافم دچار تعارض می‌شدم. گاهی از اینکه برای رسیدن به یک موقعیت فکری و تحصیلی تلاش کرده‌ای ممکن است دچار پشیمانی شوی. یعنی برخورد‌های و رفتارهایی را ببینی که به این نتیجه برسی چرا این همه زحمت و سختی کشیده‌ای. برای همین گاه شرایطی پیش می‌آید که به خودم می‌گویم ای کاش همین چهار کلاس درس را هم نخوانده بودم تا راحت‌تر با بعضی مسائل کنار می‌آمدم، تا حرف‌ها و رفتارها را بهتر می‌توانستم تحمل کنم و از آنها چشم‌پوشی کنم. باز هم با یکی از صاحبان واحدها بگویم که آدم تحصیل کرده و متمولی که چند واحد ساختمان را به قول خودش برای سرمایه‌گذاری خریده و با سواس ساخته شدن آنها را دنبال می‌کند. نظره‌ای غیرکارشناسانه‌اش اقتدر برلم سنگین آمد که کارش را نیمه‌تمام رها کردم و از ساختن سر باز زدم. به قول یکی از دوستان این هم جزئی از زندگی است و باید آن را بپذیریم و بگذرانیم.

هفته‌ای که گذشت هفته غمباری بود. حداقل برای بسیاری از دوستان ما. دوستان افغان ما چند روزی است که از زمین و زمان برایشان بلا می‌بارد. علی که پسر جوانی از اتباع افغان است و در ساختمان کناری ما مشغول سنگ‌کاری است. اول هفته به دام چند روزگیر افتاد. بعد از چند ساعت گرفتاری و کتک خوردن و جراحات، پول‌ها و موبایلش را از او دزدیدند. به خاطر نداشته‌اش شناسنامه حتی نتوانست شکایت کند تا حقت را بگیرد. البته اقامه‌دی، کارفرمایش، خودش پیگیر کار علی شد و می‌خواهد از طرف او شکایت کند. وسط هفته کارگران افغان همه ناراحت و گریان بودند. علت را که جویا شدم گفتند چند نفر از اقوامشان زیر برف مانده‌اند. آنها در یک شرکت برق کارگری می‌کردند و در یکی از مناطق کوهستانی و برف‌گیر برای نصب تیرهای برق چاله می‌زدند، که به خاطر کولاک و برف شدید قصد برگشت می‌کنند، اما به خاطر بسته شدن جاده شب در سرمای استخوان‌سوز می‌مانند. یکی از آنها توانسته بود با پای پیاده خودش را نجات دهد تا برای دوستانش کمک بفرستد. گروه‌های امداد به دنبال آنها رفتند اما هنوز خبری از آنها نیست. علی این‌ها را برایم تعریف کرد. با بغض گفت: «یکی از آنها پسرعمویم است، سال‌ها کنار هم کارگری کردیم. بقیه ما از آشناها و اقوامان هستند.» از حال آن یک نفر نجات‌یافته پرسیدم که گفت: «به خاطر مدت زیادی که در سرما بوده پاهایش سیاه شده‌اند و احتمال زیاد باید قطع شوند.» چه اتفاق غم‌انگیزی! چه بر سر آنها آمده!

خانم‌های ساختمان‌های ما دو نفر شدند. یکی از ساختمان‌های کناری به خاطر انبوه حساب و کتاب‌هایش مجبور شد مثل ما حسابدار استخدام کند. به خاطر بده بستان ما با آنها، زیاد به آنجا رفت‌وآمد می‌کنیم و به لطف خانم حسابدار آنجا هم بساط چای و قهوه به راه است و گاهی مهمان آنها می‌شویم. محمد شاگرد جدید ساختمان که چند روزی است به جای فرشید به جمع ما اضافه شده، فعلاً اول کارش است و یک سر غم می‌زند که چرا به او کم کار می‌دهیم، سعی کردم با صحبت قانعش کنم و با کلی استدلال سرهم کردن به او گفتم: «این اول کار است و بعدها خودت از کارها فراری می‌شوی.» عباس، یکی از بچه‌های ساختمان، آخر هفته یک جعبه شیرینی گرفته بود و بین بچه‌ها می‌گرداند و خیلی خوشحال بود. به هیچ کس هم نمی‌گفت مناسبت شیرینی چیست. آخر سر که از ساختمان خارج می‌شد گفت پرسش به دنیا آمده و از دست بچه‌ها فرار کرد. بچه‌ها گفتند: «با یک جعبه شیرینی قضیه را تمام کرد؟ باید شام بدهد!» اما عباس رفته بود و کسی نبود که پاسخ این درخواست لوکس بچه‌ها را بدهد. ولی ته دل همه شاد بود که یکی دیگر از همکارانشان پدر شده است.